

نکته‌هایی درباره موسیقی و موسیقی‌دانان

از «امیل ژاک - دالکروز»

«نکته‌هایی که در این مقاله گرد آمده از «ژاک دالکروز» (E. Jaques - Dalcroze) (۱۸۶۵ - ۱۹۵۰) موسیقی‌دان و مربی سوئیس است. «دالکروز» مبتکر طریقه ورزشی توأم با موسیقی مخصوصی است که امروزه در اغلب کشورهای جهان مرسوم است و بکمک آن احساس و ادراک وزن (ریتم) را با حرکات عضلانی خاصی در نوباد و گمان تقویت می‌نمایند و زمینه را برای آموزش موسیقی فراهم می‌سازند. آثار موسیقی «دالکروز» نیز خالی از ارزش و اهمیت نیست.

بشامردان و همکاران عزیزم

آهنگساز حق دارد به دانشی که بر اثر کوششهای خستگی ناپذیر خویش بدست آورده است بنزد ولی محق نیست که به استعداد و قریحه الهام‌پذیر خویشان بیبالد زیرا برای تحصیل آن کاری انجام نداده است.

*

هنگامی که خود را برای ایجاد اثری آماده میکنیم نباید وسایل فنی آنرا از پیش مهیاسازیم. عبارت دیگر باید گفت علم نیست که فکر را بوجود می آورد. تنها هدفی که فن دارد اینست که فکر را بطور صحیح ترجمه کند و هرگز نباید پای تجاوز در دایره الهام گذارد، مگر هنگامی که ذهن آفریننده به فن مخصوص هیجانان خود دست نیابد.

*

نوت ساده ای کافی است که به جمله ای نور و روشنی بپاشد و یا سایه و سیاهی بر آن اندازد. همینطور «آکور» ساده ای کافی است که تعادل هم آهنگی را بوجود آورد و یا آنرا تیره و تار سازد.

*

گوش دادن به موسیقی مثل نگاه کردن در آئینه ای است که نه تنها خطوط چهره مادر آن منعکس میگردد بلکه گریزنده ترین و ریشه دارترین واکنش های روانی مانیز در آن نمودار میشود. ساعتی هست که ما خویشتن را نمی شناسیم. آئینه غبار آلود است و دیدار ما مردد و ناتوان.

*

استاد معلم آینده موسیقی نباید تنها باین اکتفا کند که برای شاگرد خود وسایل متنوع بیان موسیقی را مهیا سازد بلکه پیش از هر چیز باید در پی این باشد که احتیاج مداوم به فهمیدن و احساس کردن موسیقی و همچنین نیاز به بهترین وجه تصور کردن و بدیگران القاء کردن چیزی را که خود یاد گرفته و فهمیده است در ضمیر وی برانگیزد.

*

هیجان یکی از عناصر نیرومند آفرینش است ولی همچون اسبی سرکش گاهی احتیاج بدهنه و لگام دارد.

*

موسیقی دانی که بتازگی کنسرتی داده است قبل اینکه نوشته اولین منتقدان را بخواند باید صبر کند تا آرامش کاملی بر وجودش مستولی گردد. اضطرابی که بر اثر ترس و هیجانان بدنی و روحی ایجاد میشود احساس

شدید مسئولیت را در مقابل اثر و در مقابل اطرافیان و در برابر مردم در او بیدار میکند. این اضطراب او را و امیدارد که انتقادات را در اولین مطالعه بابدینی تلقی کند و مانند کودکی در مقابل کمترین سرزنش و یا در مقابل کافی نبودن عبارات مدح آمیز ترشروئی نشان دهد. اما هنگامیکه آرامش یافت به عصبانیت خود می‌خندد و تعادل خود را باز می‌یابد.



من شنیدن و زمزمه کردن ترانه‌های ساده و مهر آمیز ایام کهن را دوست دارم ولی از ترانه‌هاییکه امروزه به تقلید سادگی و صفای ترانه‌های قدیم می‌سازند بی‌نهایت متنفرم. آیا تظاهر به مهرانگیزی و سادگی و شوریده بودن تنفر انگیز نیست؟ و آیا شنیدن سخنان پر مغز و پسرشور بهمراهی موسیقی‌های قراردادی که فقط اکتفا به تقطیع کلمات میکنند بی‌آنکه اندیشه و هیجانی که آنها را القاء کرده است بیان کنند، تنفر انگیز تر نیست؟

گمان نمیکنم اشتباه کنم اگر با اطمینان بگویم که بهترین آوازخوانان امروزی قید موسیقی را زده‌اند. این عبارت مبتذل و عامیانه است ولی موسیقی آنان نیز دست کمی از آن ندارد.



هیچ چیز اندوه‌بارتر از فردای روزی نیست که اثری را بیابان رسانیده باشیم. در اینحال چنان مینماید که خورشید برای همیشه چهره در نقاب کشیده است. هنگامی که کوشش پایان یافت شادی افسون آمیز متوقف میگردد و شخص در ملال دست و پا میزند. ولی سپس روزی - بدلیل ناچیزی - نقش‌ها از برده‌الهام بیرون می‌افتد و ذهن بیدار میشود؛ نگاه روشن میگردد و گوش و بدن به غلغله می‌افتد؛ آرزوها در آسمانی پرنور موج می‌زند و زندگی سرود پر سرور خود را از سر میگیرد و کوشش دوباره آغاز می‌یابد.



فن‌انگشتان هدفش تعبیر و تفسیر اندیشه است. اگر اندیشه فاقد ارزش تأثیر پذیری و فاقد جنبه زیبایی شناسی باشد با وجود آشنا بودن بفن یکسره بیهوده خواهد بود. در آغاز تعلیم موسیقی با ساز قطعاً لازم است که کودکان

را یاری کرد تا به تأثرات ناچیز خود وقوف یابند و آنها را باطرافیان خود القاء کنند. ولی باید که آنان اینکار را به «شیوه خود» انجام دهند نه بتقلید استادان خود. آنچه از آنان تقاضا میشود آفرینش نیست بلکه ترجمه و تعبیر است. همینکه این نتیجه بدست آمد فن برای تأمین وفاداری نسبت به تأثرات ابتدائی پا در میان میگذارد. بنابراین لازم است که موسیقی دانان باقریحه - با استفاده از یادبودهای ایام کودکی - آثاری برای کودکان مهیا کنند که با انگشتان و وضع فکری آنان تناسب داشته باشد.



قبل از شنیدن اثر تازه آهنگسازی شناخته نباید انتظار داشت که این اثر به سبک آثار قبلی او باشد. ممکن است آهنگساز تحول یافته باشد. ما باید خود را برای درک این تحول آماده کرده باشیم. خصوصیات آنکه در آثار او بنظر ما ناهموار و ناجور می آید ممکن است تغییر یافته باشد و ما که در کمین این نقص نشسته بودیم از اینکه بیهوده در جستجوی آنها بودیم مغبون خواهیم شد! حتی ممکن است از ویژگیهای تازه ای که پیش بینی نمیکردیم در آن اثر بیاییم و شرمنده گردیم. این مطلب را بعبارت دیگر میتوان چنین بیان داشت: آیا وقتیکه دوستی را پس از سالها دوباره می بینیم از اینکه او را مطابق انتظار خود نمی یابیم دوچار ناراحتی نمی شویم؟

هنگامیکه سخن از يك اثر موسیقی در میان است برخی از زبان آوران شتابزده با گفتن این عبارت: «چیزی نیست که بتوان شاهکارش نامید» علامتی روی آن میگذارند. باین بیان این امر می خواهند بگویند که آن اثر ارزش زیادی ندارد و یا اصلا فاقد ارزش است. با اینهمه مگر ممکن نیست گاهی از شنیدن يك اثر موسیقی که نقائصی هم دارد لذت برد؟



بسیاری از مردم از دیگران سئوالی نمیکنند مگر هنگامیکه از پیش عقیده آنان را بدانند. برخی دیگر باینکار نمی پردازند مگر وقتیکه نتوانند عقاید خود را بجهتی سوق دهند و یا آنها را قبول داشته باشند.



کار آفرینش و اجرا کردن گاهی موسیقیدان را روحاً خسته میکند ولی
اورا پاک و منزه میسازد و آرامی می بخشد. روحش را غنی تر میکند و بدوست
داشتن زندگی و انسانیت و امیدارد.

*

بسیاری از مردم جرأت دارند اقرار کنند که از موسیقی سر رشته ای
ندارند ولی بلافاصله اضافه میکنند فلان عمه شان بسیار خوب «آ کوردئون»
میزند و فلان پسر عمو شان با فلان ساز آشنائی کامل دارد. در مورد اینگونه اشخاص
است که شعر معروف لافوتتن «اگر تو نبودی پس برادرت بوده»^۱ صدق
میکند.

*

باید در همان زمان که می اندیشیم عمل نیز بکنیم. چه بسا مردم
هوشمند که بدنبال حادثه جوئی میروند ولی از این امر نه طرفی برای خود
می بندند و نه برای دیگران!
واما در باره اشخاصی که صاحب قوه تخیل نیرومندی هستند باید گفت
چه بسیارند در میان آنان که نمی توانند اختراعات خود را در معرض تحسین
دیگران بگذارند و یار و یاهای عالی خود را صورت حقیقت بدهند. از امتزاج
این دو سرشت ممکن است همکاری موثری بوجود آید. بیاد آوردن افسانه
کور و رفیق مفلوجش در اینجا بجاست.

شوشگاه علوم انسانی * مقالات فرهنگی

در جریان ایجاد اثر، افکاری که قبلاً ناهشیارانه بر آنها دست یافته ایم
اندک اندک جان میگیرند و وسیله های فنی تبدیل بخدمتگذاران فعال و
وفاداری می شوند. هنر غالباً احتیاج به همکاری با تصنع دارد.

*

فرض کنیم بتازگی از ساختن يك آهنگ فانتزی فارغ شده ایم و
مشغولیتی جز هنر نداشتیم و پرووراندن اوزان نداشته ایم. ولی باید
عنوانی هم باین اثر داد و این امر کار ساده ای نیست. باید از ابتدال دوری

۱ - اشاره به افسانه سرم و بره از افسانه های لافوتتن . م .

جست و در لفظ قلم نیز نیفتاد. باید در عین حال که سرگرم میکنیم به فکر کردن نیز واداریم. باید بی آنکه زیاد اصرار بورزیم القاء کنیم، بی آنکه فصاحت غیر لازم بکار بریم مقصود خود را بیان داریم. باید روشن و صریح باشیم. نور بپاشیم. در حالیکه کنجکاوی را تحریک میکنیم به نتیجه نیز توجه داشته باشیم. پس از آنکه مدتی سرگردانی کشیدیم عنوان مناسب را پیدا میکنیم و آنرا باشوق می‌پذیریم ولی درست در همان زمان است که پی میبریم که اثر خود را باید بکلی از سر بنویسیم.



شوندگان سنفونی بچند طبقه تقسیم می‌شوند. برخی بر طبق وضع موجود ذهن خود و وضع اعصاب خود قسمت اول را دوست دارند. برخی دیگر «آندانته» و برخی «اسکرزو» و بعضی «فینال» را می‌پسندند. دسته اول سازندگان هستند و دسته دوم احساساتی‌ها و دسته سوم «زندگی کن» هائی که ذهنی تیز و سر بهودارند و دسته آخر کسانی‌اند که مزاجی آتشین دارند و نیرو را با اراده درهم آمیخته‌اند. بعضی دیگر ذهن کش‌داری دارند و باسانی از تأثیری به تأثر دیگر می‌جهند. عده‌ای دیگر فقط تحت تأثیر قدرت صداها قرار می‌گیرند و یا شیفته پیوند کاریها و تسلسل طنین‌ها میگردند. عده دیگری هستند که اصلا تحت تأثیر موسیقی واقع نمیشوند. این عده شنیدن موسیقی را بکنوع وقت گذرانی مطبوع میدانند تا بالاخره دستهای خود را با کف زدن گرم کنند و باین طریق در تحسین‌ها و آفرین‌های درخشان شرکت جویند.

همانطور که برخی چهرهای قدیمی و محبوب وجود دارند که ما دیگر چین و چروک آنها را نمی‌بینیم زیرا تمام جوانیشان در نگاهشان جمع گشته و پرتو ذهن شکفته و بسپاری و روح پاک و مواجشان در آن منعکس شده، همانطور نیز آثار موسیقی وجود دارد که همواره بنظر ما جوان می‌آید، زیرا شنیدن آنها یادبودهای روزگار گذشته ما را که بارور از امیدها و اطمینان‌ها بوده است از نوزنده میکند و باین طریق رنگ تردیدهای اضطراب‌انگیز را از چهره زمان حال میزداید.



همچنانکه «آستیگماتیسم» بینائی را مشوش میکند محتمل است که

عدم نظم در ساختمان گوش یا در تعداد نسجهای «گورتی» شنیدن موسیقی را تبدیل به هیاهو کند و یا شنونده را از احساس آن محروم نماید. شیشه‌های مخصوصی هست که انحنای زجاجیه چشم را تنظیم میکند آیا ممکن نیست چنین ابزاری نیز برای گوش بسازند؟

*

غالباً هنگامی که ذهن ما در راحتترین وضع خود بنظر میرسد شور- انگیزترین آثار خود را بوجود می‌آوریم.

*

هنگامیکه نویسندگان برای اولین بار اثر چاپ شده خود را مطالعه میکنند متوجه عیوبی می‌شوند که قبلاً متوجه نشده بودند. در مورد نقاشان نیز چنین است و آن هنگامی است که پرده‌های نقاشی خود را در نورنمایشگاه عمومی تماشا میکنند.

*

همه جلوداران سبک جدید باید روح مبارزی داشته باشند و این روح خود را همچنان نگاه دارند. اینان مبارزه سه گانه‌ای درپیش دارند: نخست مبارزه برای فهماندن اراده و خواست خود، دوم تغییر دادن عقیده مخالفان و اشخاصی که بی‌اعتنا هستند و سوم مبارزه برای دفاع از خود در برابر سارقین اندیشه‌ها.

*

تماشای شنوندگان يك «کنسرت» و سعی در تشریح خوی آنان از روی شیوه گوش دادن و نگاه کردن و کف‌زدنشان کار جالبی است. آنانکه موسیقی شناس‌ترند کسانی نیستند که بیش از همه تظاهر میکنند زیرا این عده در درون خود از موسیقی لذت می‌برند و بورژواهای ساده‌دل مشتاق هستند که از بیرون باهتزاز و بهجت در می‌آیند. اگر موسیقی‌دانان از شنیدن موسیقی بهیجان درآیند بسیار کم اتفاق می‌افتد که احساس خود را با سررصدای هیاهو نشان دهند. این اشخاص بسیار عمیق‌تر از آن متأثر میشوند که چنین کنند و هیجان آنها بهمین دلیل که ظاهر نشده و در نهان مانده است دوام بیشتری خواهد داشت.

✱

ثوفیقی که اثری می‌یابد همیشه بعلت ارزش آن نیست. غالباً بعلت تصادف بموقعی است که اتفاق افتاده. درست است که سازنده مجهز باندیشه‌های نو و سرشار از خواست‌های پابرجا و قدرت توانسته است اندیشه خود را پس از کوششی پابدار بشیوه متقاعدکنندای بیان دارد و نیز شکی نیست که دل و ذهن و عقل او برای ایجاد شاهکار صمیمانه دست بهم داده اند معیناً محتمل است که اندیشه و قصداً و ناهمیده بماند و یا عامداً از طرف حسودان و متظاهران بشکل دیگری درآید. خوشبختانه خدای «تصادف» گاهی در این امر دخالت میکند (بشیوه‌های بسیار متعدد) و توجه عامه را با اثر جلب میکند و موقیقت را نصیب آفریننده می‌سازد. علت موقیقت شاید پشتیبانی مردی مشهور باشد شاید همکاری نوازنده‌ای مشهور و یا ملاقات نامنتظر روزنامه نویسی خوش تعارف. آری چراغ کوچکی کافی است که غلیظترین تیرگی‌ها را بزدايد.

✱

احتمال دارد اشخاصی بسیار باهوش باشند ولی از موسیقی سردر نیاورند ممکن است موسیقی را فهمید ولی آنرا دوست نداشت. در حقیقت هم هیجان‌های ناشی از موسیقی روح شنونده را مستقیماً تکان میدهند در حالی که استدلال فقط ارتباط این هیجان‌ها را باهوش تامین میکند. معذک شادی‌ای که از چیره گشتن بر سختی و دشواری بزرگ فنی ایجاد می‌شود ممکن است روح آفرینش را در ما زنده کند و نسج‌های عاطفی ما را بلرزش درآورد.

رتال جامع علوم انسانی ✱

بمحض اینکه آفرینش يك اثر هنری را آغاز میکنیم حتی نباید يك لحظه هم آنرا از دست فرو نهم. اگر استراحت کنیم ممکن است بادشواری زیاد بتوانیم دوباره برحالت ذهنی پرهیجان اول خود دست بیاییم.

✱

آهنگساز در پشت میز بر راحتی نشسته و لحظه‌ای پیش اثر خود را بیابان رسانیده است. وجودش سراسر تحت تأثیر کاری که انجام داده قرار گرفته و هر يك

از «آکور» های او برایش شناخته و آشناست. انعکاس ضربها درونی ترین انساج وجودش را بلرزه درمی آورد و یاخته های مغزش را بچرخیدن و امیدارد. هنرمند از وجود خارجی دادن باین موسیقی لذت میبرد و پشت پیانو برای نواختن آن قرار میگیرد. افسوس! چون انگشتان او در آفرینش اثر شرکتی نداشته اند به اندیشه اش خیانت میکنند و هیجانات او را بطور غیر مستقیم با و منتقل میسازند. فقط صدای «نوت» ها بگوش وی میرسد. شور و هیجان او شرح داده نمیشود و برعکس مثل اینست که از آنها عکس برداشته میشود. کار را باید از نو شروع کرد. اما از سوئی دیگر این امر مفید و لازم است زیرا غریزه فن هنرمند و رؤیا و حقیقت را به یکدیگر ارتباط میدهد.

*

هنگامیکه اثری را بالبداهه بوجود می آوریم ذهن ما نباید راه خود را کم کند و از هدایت اندیشه مان باز ایستد. هرگز نباید اشتیاق، تبدیل به لجام کسیختگی گردد. برای رسیدن به هدف هرگز نباید آنرا از نظر دور داشت. برخلاف ضرب المثل معروف: «تمام راهها به روم منتهی نمی شود» باید کوشید مستقیم ترین راهها را پیدا کرد و بدون نگریستن بچپ و راست آنرا در پیش گرفت. باین طریق است که کوهنوردان کوره راههایی را که بقله منتهی میشود در پیش میگیرند. گاهی این راهها با هم تلاقی میکنند آیا کدام راه درست است؟ برای دانستن آن باید به نقشه مراجعه کرد. دانش غریزه را بیدار میکند و آنرا هدایت مینماید. *مطالعات فرسنگی*

رساله علم انسانی

اگر فقط بآینده بیاندیشیم در آماج این خطر نشسته ایم که در زمان حال بر هیچ چیز دست نیابیم.

*

بآسانی متوجه تغییر روش دیگران و تغییر قضاوت آنان می شویم ولی نادر است که متوجه تغییر روش و قضاوت خودمان بشویم. نوازنده ماهر همواره میتواند نوازندگی همکاران خود را قضاوت کند ولی آیا قادر است درباره نواختن خود نیز منصفانه قضاوت نماید؟

✱

هنگامیکه بشدت میل داریم کار جدیدی صورت بدهیم سعی داریم بخود بقبولانیم که آن کار صحیح و درست است.

✱

اگر واقعاً موسیقی را دوست داشته باشیم هنگام گوش دادن به آن احساس خواهیم کرد که درعین‌اینکه موسیقی در ما نفوذ می‌کند ما را اودار میکند که در آن نیز نفوذ کنیم. این امر نوعی کشش دو طرفه و همکاری نیکخواهانه است.

✱

آیا «خواب» و «رؤیا» و «بیداری» عنوانهای خوبی برای سنفونی نیست؟ رها ساختن خواب و پیش آمدهای آن بوسیله موسیقی البته کار دشواری است ولی چقدر گیرنده است. و پس از آن رؤیاهای شگفت آور و محاسبه‌های پایان ناپذیر، جنگ‌ها و گریزهای از هم گسسته، اضطراب‌ها و تسکین‌ها، افسون اوهام و مه آلود گیهای رنگ و وارنگ، روشنی‌های خیره کننده و تصفیه شده، بازیهای افسانه‌ای، شوخی‌ها و طبیعت‌های ضد و نقیص! و سپس بیداری و از سر گرفتن زندگانی روز مره، باجریانات یکنواختش، پریشانپیش، حرکات زنده کننده‌اش، پیروزیها و شکستهایش و ره سپردن بسوی آرمان‌ها و پیروزی‌های درخشانش!

✱

چینی‌ها شکنجه ای دارند که معروف است و آن ریختن قطرات آب بطور مداوم روی سر گناهکار است. این کار متهم را دیر یا زود دیوانه میکند. این کار ممکن است در موردی که میخواهیم حقیقتی را با اطلاع عامه برسانیم عملی نیک و خیرخواهانه از آب درآید. جمله‌ایکه هر روز تکرار شود بالاخره موفق میشود که صخره نفهمی مردم را سوراخ کند. «گریگ» را بیاد بیاورید.

✱

من شاگردان بسیاری شناختم که از من جویای راهنمایی بوده اند ولی از پیش مصمم بوده‌اند که آنها را بموقع اجرا نگذارند.



پس از اینکه يك اثر موسیقی را چندین بار شنیدیم به جزئیات و دقایق مهمی پی میبریم که در وهله اول بآنها توجهی نکرده بودیم. نخستین قضاوت غالباً بر اساس يك سوء تفاهم قرار دارد. آیا مگر برای اشخاصی که گوششان سنگین است نباید مطلبی را دوسه بار تکرار کرد؟



بیهوده است که انسان خود را باشکایت و ناله از بی نظمی های کنونی خسته کند. برای اینکه بتوان عیبی را بر طرف کرد باید تمام قوای خود را دست نخورده نگاهداشت. بنابراین بازاری و ناله مداوم نیروی خود را از دست می دهیم و کوچکتر می شویم.



تأثرات اولیه ما همواره بنظرمان درست تر می آید. ولی در حقیقت اینطور نیست. يك تابلو نقاشی را باید در روشنائیهای مختلف تماشا کرد. چشم انسان همیشه بيك طرز نگاه نمی کند. بعضی روزها نیز اتفاق می افتد که گوش ما مسدود است.



زندگانی وقتی جالب است که جاوی تقابل ها و حتی تضادها باشد. ولی بسیاری از ابناء بشر جز بزنگانی منظم ارزشی قائل نیستند و جز در یکنواختی به آسایش دست نمی یابند. چه بسیارند شاگردان موسیقی که بفضیلت دقایق و اختلافات جزئی آگاهی ندارند و از تأثیر زیرو و رو کننده تغییر وزنها که نماینده وفادار تغییرات مزاج و دردها و مهرها و آرزوها هستند، بی خبرند. همین دقایق جزئی است که زندگانی روزانه ما را که تار و پودش از جهش ها و طغیانهای خاموش و تسکین ها و آرامش های خوشگوار بافته شده نظم می دهند و بسوئی میرانند.

ترجمه سیروس ذکاء